



روایت چهاردهم

■ سعید رضایی سعید

اشاره:

شهر مرزی قصر شیرین، طی روزهای بیست و هفتم تا بیست و نهم دی ماه، میزبان شاعرانی بود که برای چهاردهمین بار کنگره سراسری دفاع مقدس را مجالس برای سرودن از حماسه هشت ساله دفاع و یاد آن روزهای سرخ یافته بودند. کنگره چهاردهم، با عنوان همدلی با حماسه‌سرایان بازی دراز (منطقه‌ای در نزدیکی قصر شیرین، که از محورهای اصلی جنگ در غرب کشور بوده است) در حالی برگزار می‌شد که علاوه بر بخش اصلی، چند بزرگداشت را هم ضمیمه داشت: تجلیل از قیصر امین‌پور، به پاس بیست و چند سال شاعری برای انقلاب و جنگ، بزرگداشت محمدجواد محبت، شاعر آینه‌دل کرمانشاهی و نیز تجلیل از کیومرث عباسی قصری شاعر حماسه‌های قصر شیرین.

مراسم افتتاحیه کنگره چهاردهم در فرهنگسرای کودک و نوجوان کرمانشاه برگزار شد. طی مراسم افتتاحیه قرائت پیام دکتر حداد عادل بود که توسط علی‌رضا قزوه دبیر کنگره انجام شد. پس از قرائت پیام و سخنرانی مسئولان بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس، فیلمی کوتاه پخش شد که به جهت تجلیل از قیصر امین‌پور تهیه شده بود. بعد از آن نوبت به شعرخوانی شاعران رسید. حمید سبزواری، علی موسوی‌گرمارودی، محمدجواد محبت، کیومرث عباسی قصری، مشفق کاشانی، ابوالفضل زروی نصرآباد، محمدرضا عبدالملکیان و ... از جمله شاعرانی بودند که در مراسم افتتاحیه حاضران را مهمان سروده‌هایشان کردند. کیومرث عباسی قصری سروده بود:

گرچه جزئی است ز بوم و بر ما کرمانشاه
مینواسا ز سما گشته جدا کرمانشاه
احتیاجی به قسم نیست، ولی باور کن
مثل و مانند ندارد به خدا کرمانشاه
ملک جم بس عظمت داشته در عهد کهن
ز آن شکوه و عظمت مانده به جا کرمانشاه
بیستونی که خودش مظهر عشقی ازلی است
شهرتی بس ابدی یافته با کرمانشاه
طاق بستان چو هلال مه نو گشته سبب
که به طاقی شده انگشت‌نما کرمانشاه
آزاد از قدمت تاریخی خود را به زبان
مات و مبهوت نماید همه را کرمانشاه
بوده تا بوده همی مهد دلیران بوده
دارد از شیردلان خاطره‌ها کرمانشاه
هر زمان روی نموده است بدین خطه خطر
قد علم کرده به فریاد رسا کرمانشاه
در همین جنگ اخیری که به ما شد تحمیل
محشری بود ز جوش شهدا کرمانشاه
قصر شیرین تو باید که ببالد، قصری!
سایه گسترده بر او همچو هما کرمانشاه

علی موسوی گرمارودی هم، علاوه بر قرائت شعر، متنی را قرائت کرد که در تعظیم شعر و شخصیت محمدجواد محبت نوشته بود و ابوالفضل زروی هم همیشه با قرائت یکی از مثنویهای طنزآمیزش لبخندی بر لبها نشاناد:

مشدی حسن! حال شما چگونه؟
حالت امسال شما چگونه؟
مشدی حسن! کافر و دهری شدی؟
اومدی از دهات و شهری شدی؟
مشدی حسن! قریون شکل و تیبت
بوی چیق نمیده عطر پیبت
مشدی حسن! قریون میز و فایلت
قریون زنگ گوشه مویالت
گله رو که هی می‌زدی یادته؟
کوه و کمر نی می‌زدی یادته؟ ...

مراسم افتتاحیه، تنها بخش کنگره بود که در کرمانشاه برگزار شد. شاعران و میهمانان دیگر پس از اتمام مراسم افتتاحیه راهی قصر شیرین شدند تا بخش اصلی کنگره را در آنجا پی بگیرند. فضای شهر کوچک قصر شیرین آشکارا متأثر از برگزاری کنگره بود، به طوری که برای رفتن به محل کنگره کافی بود در هر کجای شهر به راننده تاکسی بگویی «کنگره دفاع مقدس» تا تو را به دانشگاه قصر شیرین برساند. مراسم شعرخوانی در سه نوبت صبح و عصر بیست و هشتم و صبح بیست و نهم دی ماه در آمفی تئاتر تنها دانشگاه قصر شیرین برگزار شد. طی این سه نوبت شاعرانی که آثارشان به مرحله نهایی کنگره راه یافته بود به قرائت اشعارشان پرداختند.

در کنگره چهاردهم دو نکته منفی و مثبت مشهود بود. نکته اول برنامه ریزی ضعیف کادر اجرایی کنگره بود. این مسئله از آغاز اسکان میهمانان در هتل تا حرکت به سوی کرمانشاه برای بازگشت به شدت به چشم می خورد. هیچ کس برنامه های کنگره را به میهمانان اعلام نمی کرد و شاعران تنها از فریادهای «اتوبوس رفت» مسئولان نه چندان مهربان هتل متوجه می شدند که مراسم شعرخوانی آغاز شده است! به واسطه همین بی اطلاعیها بسیاری از سفر به مرز خسروی جا ماندند و بسیاری دیگر از نهار و شام.

اما نکته دوم، پیشرفت کیفی شعرهای کنگره به نسبت یکی دو سال گذشته بود. به طوری که انتخاب اشعار برگزیده را قدری دشوار می نمود.

مراسم اختتامیه کنگره، ظهر پنجشنبه بیست و نهم دی ماه برگزار شد. در این مراسم نخست مراسم تجلیل از محمدجواد محبت و کیومرث عباسی قصری و اهدای هدایای آنان برگزار شد. آن گاه هدیه قیصر امین پور که به دلیل کسالت نتوانسته بود در مراسم حضور پیدا کند، از طرف او به پنج شاعر جوان اهدا شد. پس از آن یادبود سه شاعر از دست رفته دفاع مقدس، محمد عباسیه کهن، محمدرضا آفاسی و نجمه زارع به بازماندگان اهدا شد و در انتها نه شاعر برگزیده کنگره معرفی شدند.

چند شعر برگزیده کنگره چهاردهم

داد می زند سپیده کجاست؟

مرتضی حیدری آل کثیر - شوش دانیال
جاده همدوش دشت خوابیده است زیر لالای کهنه فانوس
شهر را اضطراب پوشانده ست، دشت را رویشی سیاه و عبوس
شهر من گاهواره ای که در او، هیزم آفتاب می سوزد
آخرین بازمانده سیمرغ، یادگار نژادی از ققنوس
دشت را مه گرفت و پنجره ها در هیاهوی شهر بسته شدند
آشنایی است این میان اما، در شلوغی چهره ها محبوس
او به دنبال خویش می گردد، در پی رد پای عاشق خویش
گاه عشقش به کوه می رود و گاه در التهاب بانگ خروس
گاه تبدیل می شود به کسی که دعاهای شوم می خواند
گاهی از او به خشم می گذرد چهره وارونه! چشمها معکوس!
مرگ با دشنه های سبز تیش، می نوازد تن کیودش را
مرگ را مگو می کند در خویش با سکوتی و ذکر «یا قدوس»!
با همان رد پای مصنوعی، با همان سرفه های بی وقفه
کوچه های نشسته در مه را کرده با گامهای خود مانوس
وسط دشت پست و بی قله، می خروشد: کجاست ماه؟ کجاست؟
پاسخش می رسد که: «ماه کجاست» از دل کوهسار نامحسوس
بعد از خود به قهر می گذرد، می رسد تا غروب پنجره ها
ناگهان در سکوت می پیچد، بانگ او با شهامت می مخصوص:
آتش من! درنگ، در من نیست، پیچ و تاب دو رنگ، در من نیست
بر تن چهره های مردم شهر، ای نقاب دهن دریده! بیوس!

جمله های معترضه

برای شیمیاییها

عباس احمدی - قم

خواب دیدی شبی که جلادان فریادارالخلافت کردند
گردنت را زدند با ساتور، به شهیدان اضافه کردند
می خروشیدی: اینکه می بینید، شیمیایی است، مومیایی نیست!
نه! ابوالهولها نفهمیدند، متهم به خرافات کردند
چارده سال می شود ... یا نه! چارده قرن، سخت می گذرد
بی قراری مکن، خبر دارم، سرفه ها هم کلافهات کردند
زخم و کیسولهای اکسیژن چه می آید به صورتت، مؤمن!
تو بدانی اگر که تاولها، چقدر خوش قیافهات کردند
شهرها برج مست می سازند، برجها بت پرست می سازند
شرق ما حیفا، غرب وحشی شد، مگو در دود کافهات کردند
(فکر بال تو را نمی کردند)، روح ترخیص می شد از بدنت
و تو بالای تخت می دیدی، کفنت را ملافهات کردند

جا ندارند در هبوط خزه، سروها - جمله‌های معترضه -
زود رفتی به حاشیه، ای متن! زود حرف اضافه‌ات کردند

با نامه‌هایت بوی باران می‌فرستادی

نجمه بنائیان بروجنی - بروجن
یک جفت پوتین مانده با یک پیرهن تنها
با خاطرات کهنه این پیرزن تنها
یادش به‌خیر، آن روز از قرآن ردش می‌کرد
با کاسه آبی که می‌لرزید و ... زن تنها
در چشم‌هایش خیره ماند و: زود برگردی!
سخت است تویی غربت این شهر من تنها...

شبهای سختی بود، باورکن برای تو
دل‌تنگ بودم، یاد چشمانت، صدای تو
روحم فرو می‌ریخت، هی دیوانه‌ام می‌کرد
اما صبورم کرده انگاری خدای تو
تکرار می‌کردم که امشب ... نه، نه فردا صبح
حتماً می‌آبی، یا خودت، یا نامه‌های تو ...

با نامه‌هایت بوی باران می‌فرستادی
بویی شبیه نان و ریحان می‌فرستادی
هر وقت تنهایی مرا اندوهگین می‌کرد
روز تولد می‌شدی، جان می‌فرستادی
در پاکتی که بوی باروت و شهادت داشت
با خاک‌های جبهه، ایمان می‌فرستادی
سفر کرده‌ام با یک دهه پاییز دور از تو
با روزهای سرد و دردانگیز دور از تو
اردیبهشت از چشم‌هایم شرم خواهد کرد
مرداد هم - آذر، و بهمن نیز دور از تو
در صفحه‌های خسته تقویم می‌میرند
مثل من از غصه‌ات لبریز، دور از تو

من خواب دیدم خانه ما مثل سنگر شد
در عکس‌هایت، هر چه تو یک جور دیگر شد
دستی تکان دادی و دور و دورتر رفتی
تصویرت انگاری به خون غلتید و پرپر شد
تو مثل یک نور سپید از پیش من رفتی
مثل کسی که ناگهان شکل کبوتر شد!
شکل کبوتر شد که پابرجا بمانی تو
مثل شکوه و آبی دریا بمانی تو
دور از تمام چشم‌های شور و بد - تنها
مثل نگینی سبز بر دنیا بمانی تو
شکل کبوتر شد که ای آباد، ای ایران
تا زنده است و زنده‌ای، زیبا بمانی تو

سینه‌های پاییزی

تقدیم به مجروحین شیمیایی اسفند 66 - حلبچه
سیروس عبیدی - دهلران
«سینه» چو برگ باد خزان‌خورده - مرتعش
از شاخه طراوتش افتاد و بعد؛ «خیش»
اینک صدای خرد شدن - زیر پای درد
آنک صدای آمدن فصل بی‌تپش
اجزای هستی‌اش به تفاهم نمی‌رسند؛
دریای روح - برکه تن - جوشش و جهش
هر لحظه بی‌قراری روحی اسیر تن
هر لحظه در مجادله، تشویش و کشمکش
چیزی شبیه پاسخ یک دعوت بزرگ
چیزی شبیه رابطه کوشش و کیشش
انگار نطفه دل این مرد را خدا
با دست‌های سبز خودش داده پرورش



انگار از تحمل ایوب خارج است
 زخمی که سوخته نَفَسش را بدین روش
 ای عاشق شکسته! چه زیبا نشسته است
 لبخند بر لبان تو از سال شصت و شش
 فردا تو را برای خدا هدیه می‌پزند
 آن وقت از شمیم بهشتی نَفَس یکش

خلیج

امید مهدی‌نژاد - تهران
 نه کوسه‌هایت
 اجازه می‌گیرند از دولت متبوع
 برای پاره کردن ماهیها،
 نه اژدهای U.S
 کاری دارند به کار نقشه‌های نشنال جئوگرافی،
 نه
 فرقی نمی‌کند نام خانوادگی‌ات کدام باشد:
 فارس،
 العربی،

...

اما

تو را به آن سپیده‌های خاکستری
 تو را به شروه‌های بلم‌چیهای سیاه
 که مانده تا ابد
 در حافظه موجهایت
 تو را به آن غروب خون‌مرده
 بگو به ساحل آن طرف
 وقتی شکم‌گنده‌های نفتی
 می‌شویند
 عرق جنابتشان را
 به آبهای گرم
 بگو
 سر بریده‌ای که آن شب
 غلتید در شکمت
 از دهان ارونند
 سر پدر من بود
 بگو
 آن طره سوخته
 که بافته بود
 به پره‌های موتور ایرباس
 زلف خواهر من بود
 بگو
 خلیج!



عکس تو را نشناختم

ندا هدایتی‌فرد - شیراز
 تا اشك را خواندم، نوشتم: مشق امشب درد
 رنگ تمام سیبهای دفتر من زرد
 تکرار شد يك بار دیگر، آب، بابا، آب
 اما مدادم سرد...، دستم سردتر از سرد ...
 درس نخستم را نوشتم: آب، جا خالی
 عکس تو را نشناختم، زیرش نوشتم: مرد!
 آن مرد در باران نیامد، هر چه باران زد
 هر چند این دفتر پُر است از واژه «برگرد»!
 من زیر و رو کردم، تمام خاطراتم را
 در هیچ جا اما تو را یادم نمی‌آورد
 انگار من سهمی ندارم از تو بابا، هان؟!
 جز يك پلاك و چفیه و تابوت خاك و گرد!
 بر گردنم انداختم، بابا! پلاکت را
 نامی که مانده بر پلاکت، دل خوشم می‌کرد
 آموزگارم داد زد: گفتم بگو «بابا».

نام بزرگت بر زبانم بود، گفتم: «مَرَد»

شهید زنده

برای قربانیان سلاحهای شیمیایی
 اصغر عظیمی مهر - کرمانشاه
 گرچه با کپسول اکسیژن مجابت کرده‌اند
 مادرت می‌گفت دکترها جوابت کرده‌اند
 مرگ تدریجی است این دردی که داری می‌کشی
 منتها با قرصهای خواب، خوابت کرده‌اند
 خواب می‌بینی که در «سردشتی» و «گیلان غرب»
 خواب می‌بینی که بر آتش کبابت کرده‌اند
 خواب می‌بینی می‌آید بوی ترش سیب کال
 پس برای آزمایش انتخابت کرده‌اند
 «هیروشیما» تا «حلیچه» وسعت کابوس توست
 خواب می‌بینی مورخها کتابت کرده‌اند
 خواب می‌بینی که مسئولان بنیاد شهید
 بر در دروازه‌های شهر قابت کرده‌اند
 از خدا می‌خواستی محشور باشی با حسین(ع)
 خواب می‌بینی دعایت را اجابت کرده‌اند
 خواب می‌بینی کنار صحن «بابا یادگار»
 بمبها بر قریه «زرده» اصابت کرده‌اند
 قصر شیرینی که از شیرینیات چیزی نماند!
 یا پلی هستی که چون سر پل خرابت کرده‌اند؟
 خوشه‌خوشه بمبهای خوشه‌ای را چیده‌ای
 باد خاکی با کدامین آتش آبت کرده‌اند؟
 با کدامین آتش ای شمعی که در خود سوختی!
 قطره‌قطره در وجود خود مذابت کرده‌اند؟

می‌پری از خواب و می‌بینی شهید زنده‌ای
 با چه معیاری - نمی‌دانم - حسابت کرده‌اند



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی